

و علی همین که مانع ریختن ماده مغنت بدو نشتند که با سلاطین بنی هاشم که سبلی مقتدر اند و بر همه کشتند  
 خیالات عمومی بدلیون متقابل نهادند و دست توانند که در نظام ترک لیبون گفته و باطن صوت او در غیر  
 دادن هیچ شدن در هم مذکور و اوقات مصائب بزرگه حسین با ده آن بدلیون عظیم رازند و تازه نگاه میدهند  
 سلاطین بنی هاشم یعنی بنی عباس که بنی امیه بدید بریزان حسین برود پیش از پیش از پیش و سخت جلوه گیری  
 از آن لازم داشتند با اندازه تعقیب کردند که با بیعت علی حسین در هر کس طانی و آشکاری شدند و سختی  
 مجرم طبعی اوی فشار میدادند و با این جرم هزاران نفوس بیرون حسین صلوات مقبول و مجروح و مجبور گردید  
 بان شدت سختی باز هم توانستند قلع مواد بدلیونی راز بریزان علی بکنند و هر قدر سختی کمزور بر قوت  
 و شدت آنان فرو و تا عاقبت هم بدید بریزان حسین سلطنت این طبقه یعنی بنی عباس هم خاندن بر رفت  
 (مقصود مولف از حاج علی علیه السلام است) چندی سلطنت اولاد حسین گوش میکرد (غرض مولف از  
 خلفای فاطمین است) بعد از حسین بیست و هشت خانی در اولاد او یکی بعد دیگری بود (گویند مقصود مولف از طاهر  
 است) اینها هم عزاداری حسین با جزو عظیمند و به ازاده این نکته سیاسی گفته رفته لباس منبری پوشیدند  
 هر قدر از تنگ قوت بدید بریزان علی پیدا شد که رمضان حسین طانی تر گردید و هر چه درین امر کوشید بر قوت  
 و ترقی شان افزود و کم روز آنان مقتضات وقت فیکان که رمضان حسین با تغییر از آن همه وزه به پیرایه آن افزود  
 تا جایکه امروزه در هر نقطه که مسلمانی باشد تعزیر اری حسین نمودی عظیم دارد و در اقوام و ملل سائر هم رفته رفته  
 سربت کرده مخصوصاً در چین هند و سبب با قرآن الهی بنان است که طریق عزاداری خود را مشابه

بر اسم عزاداری آنها قرار داده اند عزاداری حسین یکسال مشیت کرده شدستان شروع تا سه یا قسطنطنیه  
 شد است در این قسطنطنیه مان از این سرتان سر نهاده احاطه کرده چنان می شود که همه روز در آن یاد است  
 بعضی از مورخین از کثرت کیفیت این رسم و رواج واقف نبودند بی اطلاعانه سخن باندا منع ماتم اداری بیرون  
 حسین را بعنوان می نگارند ادبانی نبره اند که این مسئله در اسلام چه تغییر و تبدیلات ده است بیستکی چندین و بیجا  
 ندیدی که از عصر نبوی این رسم پیدا شد و هیچ قوم دیگری نشود هرگز ترقیات حاصله بیرون علی در  
 شدستان که عزاداری اشعار خود خواند تصدیق خواهد کرد و بزرگترین نکته تریب آنها بیرونند یکصد  
 سال قبل و بیرون علی حسین در تمام هزاره گشت شمار بود و از سوسین قوم هندستان بر حسب گرویدند  
 و همین حال دارند در نقاط قتی که بر عوام عامه خودمان (یعنی عاصمی) ایامی مقابله می نمایند بانچه  
 صرفت ثروت خیمه یکم به یکت قیامت این فرقه عازنشده اند اگر چه ایشان هم از ذکر مصائب  
 حضرت مسیح مردم خیلی متاثر میازند ولی نه بان وضع اهل و شبکی که در بیرون حسین مروج است و گویند  
 این باشد که مصائب مسیح و جز مصائب حسین تا اندر چه شود دل گذار نمی باشد مورخین راست که حقیقت  
 رسم عادات قوم بیگانه را بی برهه بعنوان نگویند نگارند و دولت گوید حیانت قانون محمد تری مسلمین  
 و تراکت اسلام را از کشته شدن حسین بر زبان واقعات میدانم همین قسم و این بیستکی حوس و لیبونی که انداختن  
 بزرگ با ظلم و تم باشد و در حکمای باسی شریف ترین شعاع و نیکو ترین عادات صفات همه و همه انسان است  
 دین قوم بود عزاداری حسین پیدا شد است تا وقتیکه این عمل امله خود داشته باشد بیستی زبردستی را

قبول توانند کردی باید باریک شد که محال بر عزاداری حسین که منقذ میشود چه نکات دقیق حیات بخش  
 بیکدیگر میخوانند معنی می آموزند نگارنده (مؤلف میگوید) چند نوبت که ذکر مصائب حسین میشد در اهلامبول  
 با مترجم مخصوص نرفته شنیدم میگویند حسین کلام پیشوای ما بود اطاعتش میرویش بر او واجبست زیرا برادر ابدی  
 وزیر هستی زید زلفت برای حفظ شرف ملوک و بزرگی مقام خود مال او جان او و اولاد او و عیال او و عرض  
 نام نیک دنیا و شفاعت آخرت تقرب درگاه خداوندی حجت شمسالرش خسرا دنیا و الاخره کردیند  
 ازان بعد یزدانم که درین واقع علنا بیکدیگر تعلیم میدهند که اگر پیروی از حسین دریاگر شرف دار بیکدیگر حساب  
 بجای جنبه افتخار از دیدن ما هم نباید رودی از زیر میان قومی اختیار کردن با ظلم کشید حیات نجات با مرگ  
 بعزت ترجیح دهید دنیا و آخرت شما را در کار گردید مسلم است قومی را که از هتلاک دنیا بگذرد تعلیمات او  
 شود داری چه ملکات عظیمه و بجایای عالیه تواند گردید برای همه گونه سعادت و شرافت خجالت شده همه  
 سزا جنتی عزت قومی افتخار قومی خود خواهند بود این است نکته تمدن حقیقی اخرزه ملل مغزین است تعلیم حقوق  
 شناسی این است معنی تعلیمات پهلوانی ما از پائیان همین که وضع حرکات ظاهری قومی ادوار هم ملی اندی  
 منافی با اصول خود دیدیم مجنونان دانسته و حشیانه میگوئیم خافلان زنی که هرگاه بمقتضای آنها پی بریم عادت لانه  
 و بیایانه خواهیم دید گفت چنانچه درین فرق و قوم (مقصود از فرق و شیوه است) نتایج آنچه گفتیم خوبی مشهود است  
 بایحقیقت یکم ازاج هر قوم ملت است بنیم و نه الهی آسما هم بسیاری از مردم ما را نه پسندیده درین حرکات  
 مان انسانانی که با او غیب میداند و غیر هتلاک بلکه حشیانه می بیند زندانند ترقص نمان با مهران در

مافیل عمومی علاوه بر نافع سیاسی که ذکر کردیم که طبعاً اثراتش طبیعی است بزرگترین درجات اخروی مسلمانان  
 در این عمل یعنی تعزیه‌اری حسین پیدا کند هر کس تاریخ آشنا و طبیعت الهی آریا واقف باشد تصدیق  
 خواهد نمود که صلاح خلاق تعلیمات ملتگی جز وسیله نرسد به امروزه بلکه تا وقتیکه بگردان الهی ایسا غیر ممکن است شریعت  
 حقیقی وطن با پذیرش این نرسد الهی ایسا حاصل کرده مثل چند قرن سابق اروپا با هم خدمات نوعی وطنی  
 خدمت نیست لی بذریعہ نرسد بتوان خدمتانی از آنها گرفت که اثرش بر قوم وطن عاید گردد امروزه که از  
 سیصد میلیون نفوس اسلامی خرد پنج لیون ارای استقلال میدنی شود هر گاه مسلمانان هر یک پس پشت از خسته  
 با هم قومیت بخوانند ترقیای سیاسی حاصل نمایند یعنی حیات ملتگی خویش را باز گیرند بجای نفع نقصان خواهند بود  
 چنین حصه مسلمانان و مشارکین بجز مضمحل را قوام سازند هر گاه با هم قومیت بخوانند ترقی نمایند  
 پنج حصه آنان محروم از حیات سیاسی خواهند گردید لی هر گاه با هم جامعه اسلامیته‌تی نمایند طبعاً روح ملتگی در  
 جمیع احاد و ملین نمودار خواهد شد بواسطه وابطور خائیه سایر ملل اسلامیته که در مشارک قوام بگردانند از مصلحت باز  
 خواهند نمود مواد روحانی که امروزه در میان مسلمانان هست هیچ یک مانند تعزیه‌اری حسین حس ملتگی در مسلمانان  
 پیدا نتواند نمود و هر گاه کمی در قرن در مسلمانان باین قسم تعزیه‌اری شیوع یابد که عصبیت کند حیات سیاسی  
 تازه در مسلمانان پیدا خواهد شد امروزه هم انقلابی که در مسلمانان باقی مانده نصف عمده اش بواسطه بیروی از  
 همین نکته است در مقصودش سلطنت شیعیه میباشد می بینم نوزی را که سلطنت الهی اسلامی در سایه همین بواسطه  
 قوت گیرند بدین وسیله مسلمانان عالم در تحت یک لواء ملی تمام خواهند چاک در جمیع فرق به لایطریقہ بدین میشود

که از روی بابت منکر ذکر رضا حسین شده و نفرت از آن نماید بلکه عموماً یک گونه غیبت طبعی با داعی بن کم  
 مذہبی از دوزخ این یک نکتہ قادیه در مسلمانان مختلف العقیدہ میشود حسین شعبه ترین و عانیین بحضرت  
 مسیح است لی مصائب شدیدی سخت تر بود و پیش رفت اولیہ پیران حسین هم مانند قرون اولیہ پیران  
 مسیح بوده هرگاه سیمان صول اولیہ پیران حسین اختیار کرده بود و یا مانع از خود مسلمانان پیران  
 حسین از کار باز نیامدشت یکی از این دو مذہب قرون عدیدہ عالمگیر شد و چنانچه از وقتی که مانع از جلو  
 پیران حسین مرتفع گردید مانند میل مل ساروہ و سائر طبقات سلامی را وارد احاطہ می نماید.

این مقال در بیت ائمه العظام و العیال اعلام مرحوم سید جمال الدین لاسد آبادی المشهور بالافغانی کرده  
 تعریف تعلیم و تربیت را شاد و فرموده اند: *اذا ما تخرجنا من القلبان العقل فقلنا لا يتوعدت بل لا يعجزنا التبعات*  
 انسان با جلالت قدر و عظم شأن و قوت و درک حدت من جو ت قیر کوه سعه عقل و منافع بدو اختراعات عجیبه  
 باخارق عادات سربالشت مجارشات و تیزی فکر کیه از اضیاء گذشته تطاول آسمان اودار از کرده است  
 عجیب و غریب حالتی و حیرت افزا خلقت پریشی است یرا آنکه انسان چپن تولد میشود و از کون برز و از غیب  
 بشود جلوه میکند و قدم بر عرصه وجودی نهاد زعمه حیوانات نیست و عاجز و نادان تر میباشد هر حیوانیکه زائید  
 میشود بیادنی فطرت الهام آبی جمیع مضار و منافع خود را میبرد و دشمن جان خویش را می شناسد و ساکل و  
 مشرب و مبتی محتاج معلوم نیست و در دفع و طلب و تقارب و تنافر و حیانت وجودت او نخواهد اما انسان چپن بدین  
 عالم با پی نهاد و حدیث و کتابت نازشته و زمینی است با بر و بجز فطرت بسیطه و قوه محضه و طبیعت صرفه چیز

دیگری را دوست نه هر از تریاق تمیز نمیدهد و قریب از بعضی فرق نمیکند توانا بر ادراک مصالح و مفاد و نیجات  
 و مملکات نیست قدرت برفع منافات کتاب کلمات ندارد و ضروریات همیشه لوازم حیات انبیا اند و از  
 اکل شرب و غیره جز است و او را یاد ایستادن و حرکت کردن نیما شد صفات حسنه بر او اثری نماند  
 ناستون و این عجبش آن بود که دوست با کمال انسان در حین تولد میولاید است بلاصوب و ماده است بدون نقوش  
 و اثر و پدید آمدن خویش و اقارب بچند خود از دنیا خلاق و جای احوالات و ادب افکار در آن مولود جدید بر آن  
 و دیه میگذارد و بصورتیکه آنها را مقبول قدر او را مصوب ساخته آنچه ایشان پسند آید را نقش میکنند و آنرا بعد  
 از بزرگی بلون خود رنگ کرده بصبح بر مثال خورشیدین میسازند اگر پدید آمدن خویشاوندان متعلق با خلاق متعلق  
 و متصف با ادب پدید آمدن او را می افکار عالی بوده باشد البته آن بود جدید را بواسطه کتاب این امور که باعث حقیقت  
 نیک نیتی است سعادت و مصلحت و شجاعت او و اولاد و ثروت و ثنات و بختی مضرب ای تعجب نماید و او میباید با  
 و مصائب افتاده بهیچ اهل ادب استوده افکار خیر است که از آنها تحصیل نموده است از سعادت با کمال  
 محروم میگردد و چون باحوال پدران و مادران نظر اندازیم ظاهر میشود که آنها غالباً از خود چیزی نداشته اند  
 بلکه هر چه در ایشان بوده است از نیکی بی استقامت و عوولج هم نماند است و دیه بوده است حلقاب  
 این سلسله هم غریب بود و نشندان پیشوایان آنها منتهی خواهد گردید مانند اگر ماده بین بصیرت بنیانی  
 را بر وی عقل نهان از خدایای عقل هرستی را موم از زوایای نفوس مرقومی از اقوام در کما من عادات  
 همیشه بی نوشتار تقییس نمانیم بوی از افکار علماء و اخلاق دانشندان سیرت پیشوایان آنها هیچ چیز دیگر نبود

بود باشد چه بزرگ ایشان نخواهیم دید پس فی الحقیقه سابق وقائده در حیات و حرکت و لاب هر آتی از هم  
 علما و پیشوایان آن امت میباشد و علمای آن قوم را اگر انکار عالیه نفوس مهند به عادات جمیله بود باشد  
 بهیئت مجبوره ایشان آنا فائز ناموزار و یاد و بهجت نصارتی تازه دست خواهد بود و یکی احاد آن نبوت ششم  
 و عزت نفس و سلامت و با اتحاد کلمه محبت تا مره بصیرت و بنیانی تصدق ایند گردید چون مجموع این امور آنها را  
 حاصل گردید پس هیچ ریزی بر مدارج نیکنستی ارتقا نموده غنا و ثروت نیست احتیاج علو شان نبوی را تحصیل خواهند  
 نمود و سعادت بدیهه فائز خواهند گشت اگر پیشوایان آن قوم خود را عالم نامیدند ذائق نفس الامر علم حقیقی و  
 از انکار عالیه بهره نداشتند باشند یا اخلاق عادات صحیح در آهند و تربیت قلیل نکرده باشند البته بهر آن ایشان  
 بچاه صلاحات عبادت آن امت فقر و فاقه و شقاق و نفاق فر گرفته رفته رفته اجزای این کج بجات از  
 آحاد امت بود باشد وی تبلیغی آرد و بالمره محمل و نابود خواهد گردید چون تا اثرات پیشوایان در هم و علم  
 شان علمای کاملین و مضار و مفاسد و قضیین عالم نمارش گردید پس بدینست که سخت شرف و قوت و ضعف  
 معلومات چه در عالم کبریا و چه در عالم اصغیر و چه در فعال اختیار انسان بر حسب حال آنهاست و هیچ عالمی از عوالم  
 ممکن نیست که خسی علی شریف یا خود بینی علتی می گردد و در اعمال انسانیت هیچ علی شرف و قوت و توانی اعمال  
 فکر و طرق عادت و اعمال نظر و قائل علوم حقه و معارف صدمه نمیشد و وجه شرف بودنش بهر چه گفتیم ظاهر  
 شد اما قوی بودنش از جمیع اعمال است که شرفی ثقل هر صناعتی از صناعات گران و قوی هر صنفی  
 از حرف بر بعضی مخصوص باشد و سایر اعضا و اجزا را در صحن استمان این صناعت نمی است

و برای محال است بار و گرانی اعمال فکر در علوم بر مجموع عصبی دماغ میباشد چنان مجموع عصبی احوال و صنعت  
 پدید آید مجموع اعضا و جوارح ما تا توانی و دستی خستگی نخواهد گرفت و اینها بیکر علت است آن نهایت شرف و قوت  
 بود باشد تا آنکه در عالم خود را میصنوعت هستی پذیرد پس مجرد این طبقة ارباب صناعت فکر در عالم تعاون  
 تا در اعمال سایر طبقات انسان موجب علت صناعت آن طبقة نخواهد شد چنانچه نفس آن صنایع در سایر طبقات  
 علت باعث اعمال حروف میشود بجهت آنکه اولاً خود احتیاج با اعمال سایر طبقات نهضانی کند مگر علی اگر معادل  
 سایر اعمال بود باشد در شرف و قوت مصوبت دشواری چونکه مقصود این هنگام مجرد مبادله خواهد بود و ما  
 مقدار شرف صناعت فکریه قوت دشواری آنرا بیان کردیم و ما نیاز احتیاجات این طبقة با اعمال طبقات  
 دیگر فی حد آنها بسیار کم است زیرا آنکه غالب احتیاجات مردم بیکدیگر از برای کمال معیشت زینت  
 در ملائین زخرف مساکن و تانق و کمال توغل در شهوات است ارباب این طبقة را سه عقل از تلذذات  
 ملائین مشغول مساکن مزخرفه منزه ساخته اعمال فکر و استعمال مجموع عصبی موجب فتور سایر اعضا و جوارح  
 آنها گردید ایشانرا از تانق و کمال توغل در شهوات محروم نموده است خصوصاً که این جماعت علی ابدوم  
 سایر شهوات ملذذات کینه پیچیدنی بوده باشد و راه طلب علوم و معارف صرفت بینا نیستن واجبست که بسبب  
 فعال باعث دیگری ترا بصیقل این گروه منضم شود تا آنکه این مجموع علت صناعت فکریه اندر خود چنان  
 اعمال بریند و افعال نفسانی انسان بنظر او هیچ عملی فعال و هیچ فعلی مؤثر در آنها یافت نمیشود که صنمیه  
 احتیاج آن فرقه شد تم علت تا راه اعمال فکریه گردد و بدان جماعت ابرخاں رگران و حل ثعلب این



صناعت مگر قدرت حق و اعتراف شرف علم و تحمل و تقیر و تقسیم و تقسیم را با یک ن چنانچه شاید با تجربه  
 نیز حقیقت این آینه با اولاد است میکند زیرا آنکه شاہ می گویم که کثرت علوم و معارف و نور علم و فضلاء  
 و بسیاری مولفات و صناعات و مالکب و ناز و شرف منزلت و عظیم مقدار اہل علم است نزد اہالی آن  
 ممالک حتی در بعضی بلاد چون شرف و اوزان معارف و بعضی رسیدہ است کہ بیج شرف و عزتی بدان پارہ  
 تو اندرید و جمع مراتب پیش آن مرتبہ جلیلیہ است و حقیر گوید است علم را چنان صمود و عروجی حاصل شد است  
 کہ پسران بندگان عالم انسانی بظاہر و صدیہ خیال ہم دینی پایہ اورادین توانند تا لیفات و تصنیفات آقا  
 بسیار گوید است کہ نادان حساب شمارہ آنها را ہم ندانند چہین ظاہر شد کہ اعتراف کہ عادت شرف منزلت  
 عالم موجب حصول علوم حقہ است حصول علوم حقہ علت جو سعادت مطلقہ است اکنون با ہر تاسف اندو  
 میتوان گفت کہ نسبت شرف و فاقہ و سکت و ذل و بختی اہالی مشرق زمین از ان است کہ آنها بیج و جہ مقدار  
 علم و عالم را نیند و شرف منزلت و افتخار ان انہی شناسند خدا و ندان معارف و تقیر و تقسیم میکنند چنان حال  
 میکنند کہ علم صناعتیت و فضیلت زائد و پیشہ است بفاوہ دینی ثمرہ و کار و حرفہ بکار است ہذا عد و علما  
 در آنها انقدر کم شہرت کہ انگشت شمار توان کرد و این اندہند کہ جمع سعادت آبا و اجداد ایشان  
 بلکہ جمع سعادت تیکہ عالم یافت شدہ است ہمہ نتیجہ علم و معرفت بود است این ادراک بخورد کہ ہا سزاوار  
 بتعظیم علم و عالم از دیگران اولاد برای نیک و بعضی طریقیہ اعتیاج بیشتر است از صحیح المزاج و ایشان بالبدہ  
 ہگی بتلا میباشند بعضی مسکت و ذلت این بیاری طریقیہ بجز عالم عارف کی خواہد یافت شد و ثانیاً

چون نظر کنیم بر اهل شرق می بینیم که جل آن‌ها از اولاد علماء و حکماء و فضلاء و نبیاء کرام و رسل عظام  
 میباشند پس آن‌ها هفتاد و پنج مرتبه در شب آباء و خویشانشان را زود بگریان که اجداد ایشان بگلی خوشی و بر بری  
 یعنی جنگلی (بوده اند) اگر اهل شرق زمین ازین خواب غفلت بیدار شوند و بجهت صلاح شان خویش  
 و خلاصی از بیماری فلج و بیچارگی بظلم دشمنان بکوشند البته آن‌ها رفته رفته استخیر باشند مضمحل نابود  
 خواهند گردید شرف آباء و اجداد خود را ببارنگ مسایل خواهند ساخت و عمیقا کنت که این بیماران  
 بیچارگی بجای احترام اطباء خود که علماء بوده باشند سعی میکنند در توقیر اغنیاء و تجلا و کوشش نمایند در  
 تعظیم اولاد و طالبان و تنگاران و بدین بجای آید در تکریم آنان که عظام بالیه مختال و محتالیر بدوش  
 گرفته باشند و فافل از نهیکله آنها ثروت اجتماعان الموم و مهلك راحت اصداغ دائمی و سعادت ا  
 و احترام میباشند نفوس هزار نفوس ازین دوش ازین بنشین ازین دوش بایست که مراد ما از عالم  
 آن عالم است که سعادت آن گران طریق سعادت اها دمی رنما باشد و نشانشان لهامی مرده راحیات و  
 زندگانی تازه عطا کند و نشانش بسیاران فل و سکنت استفا بخش و عبارتش چون مقناطیس اجزا استلا شیه  
 است جمع کند و کلماتش صیقل در نفوس از کذرات بدهت شقا که عبارت از اخلاق ذویه بوده باشد  
 و طیش تا بان آفتابی و درختان خورشیدی باشد که چون طلوع کند از شرق عقل آن عالم نور ضیائش بر  
 راحت نفوس جمیع است بتابد و بگلی حلا و زمانه و مینا گردانند تا هر یکینافع و مضار و مصالح و مفاسد خود را  
 بدانند سعادت این از وی بصیرت تحصیل کنند آن عالمیکه در ظلمت کوه حشت ناک و اهرام نشسته

علی لدام بیهوده دندنه مشغول میباشند و فساد در اصلاح گمان میکنند و خود راه میزند و راه بری سعی میکنند  
 و نه آن عالمیکه در گورستان های کهنه پرخون خشتیت گمانها و پیرانه های سهمناک تخیلات مسکین گرفته چنین  
 بوم گاهه بیگانه بزمی هشت ناک رسیده و بخرابی و دانه بملک مرده میسرساند اجازت الله منهما و این گونه  
 اشخاص را فی الحقیقه عالم نباید گفت بلکه علامات یرانی و دشانهای تباہی و بیشتران هلاکت و سبکهای  
 مصائب اخوان عالم نماید این است محفل نچمی خودم درین معنی بیان کنم،  
 ایضا این مقال از مرحوم سید جمال بن است در لزوم دین مذمت لادینی به من حقیر الاشیاء  
 بَعَيْنِ الْبَصَائِرِ تَضِلُّ وَهُوَ مَبْلُوغٌ مَعِ الْإِنْسَانِ الْإِنْسَانُ اسْتَبْرَأَتْ تَبْرِيْتُ وَبِحَجِّكَ الْاِقْوَامُ بِنِي اَدَمِ اَلْاِجْرُ  
 وحی بوده باشد بلکه از تربیت خالی نبی باشد اگر کسی انسان او در حین تولد نظر اعتبار دهم و در خواهد است  
 که تربیت او بلا تربیت از جمله حالات عادیست و اگر فرض کنیم که بلا تربیت هم تربیت آن ممکن است بلا تشک  
 بود و باش و در این حالت اشنع و قبح از بود باش حیوانات حج او بود و تربیت عبارت است از مجادله متفاوت  
 با طبیعت و علاج آن چنان تربیت در نباتات بوده باشد چه حیوانات چه در انسان تربیت اگر نیک بوده باشد  
 طبیعت از نقصن بحال از خست نشرون میسرساند و اگر نیک نبود باشد البته حالت صلیبه طبیعت با تغییر در او  
 موجب تنزل و انحطاط آن خواهد شد و این امر بار بار با فلاح معتقدان حیوانات مرتبان طفلان ناطقان  
 بلاد و ریان ادیان بخوبی ظاهرست با جمله حسن تربیت بین عوامل ثلثه باعث برکات همه خوبهاست  
 و سوء تربیت سبب نقص همه زشتیها و چون این نمیشد باید دانست که قومی از اقوام به تربیت حسنه

تربیت شوند جمیع طبقات صناعات آن بر حسب قانون تناسب طبیعی یکبارگی متفقاً شروع شود و ترقی  
 می آید و هر صنفی طبقه در آن قوم حسب پایه مرتبه خویش در کتاب کجایا لایکله وارد و فوراً هستی می نماید و آن  
 کمالات استصال میکنند همیشه صناعات آن قوم حسب مراتب خود با یکدیگر در تکاف و توازن و تعادل خواهند  
 بود یعنی چنانچه حسب مرتبه سلاطین عظیم الشان آن قوم یافت می آید و مانند همین حکما و فاضلین  
 و علماء و تجارین و صنایع عارفین و زراع ماہرین و تجار متولین و دیگر ارباب حجت و باصنایع نیز بوجود خواهند آمد  
 و اگر آن قوم بسبب حسن تربیت بر حسب سلاطین آنها از سلاطین سایر اقوام ممتاز گردند بیقین باید انت  
 که جمیع طبقات آن نیز از جمیع اصناف اقوام دیگر ممتاز خواهند بود چونکه کمال ترقی و ترقی هر صنفی مربوط است ترقی  
 سایر اصناف و اینست قانون کلی ناموس طبیعت است الهیه و چون فساد در تربیت آن قوم آید باید بقدر  
 تطرف فساد ضعفی برای جمیع طبقات آن علی حسب اتهم روی نماید یعنی اگر در سلطنت ایشان حسن حاصل  
 شود باید انت که این درین طبقه حکما و علماء و صنایع و زراع و تجار و سایر ارباب حجت و آن قوم را همگی  
 فرا گرفته است زیرا آنکه کمال بر این در معلول تربیت است و چون در تربیت حسن حاصل است ضعفی حاصل  
 و فساد حاصل شود و لا محاله در معلولات آنهم ضعفی حاصل خواهد شد این گونه قومی که در حسن تربیت آن  
 فساد راه یافته است گاه میشود که بسبب افزونی فساد تربیت بجهت تباهی عادات اخلاق صناعات و  
 طبقات آن باعث قوم و سبب پدید آمدن خصوصاً طبقات شریفه تدیرکاً حاصل شده احاداً اقوام بعد از  
 خلع لباس اول و تبدیل هم جزو قوم دیگر میگرددند و بیلبیله جدیدی ظاهر میشوند چون کلدانیان و

فیتیان و تبلیان و هزار ایشان گاه میشود که عنایت از لیکن قوم را در یافته درین تفرق فساد  
 صاحب عقل را در خداوندان نفوس نکتیه جدیدی در آن ظهور نماید ایشان روحیات تازه شد آن فساد را که سبب  
 زوال تربیت عمال بود از آن میکنند نفوس عقول از امراض طاریه در تربیت نجات میدهند آن تربیت حسنه ازین جهت  
 اعلیه خود برگردانند عمری و با و بقوم خودی بخشند و عفو و شرف ترقی صناعات آن با از اعاده میکنند ازین جهت  
 هر قومی که در بی نظاطی و ضعف طبقات صناعات آن متولی میگردد همیشه آحاد آن قوم به جهت تعین این نظاطین باشند که  
 شاید مجدی خبر حکمی صلحت ببرد ایشان باینست به سبب بر حکمانه و جمعی جمله خویش عقول نفوس ایشان  
 را منور و مطهر سازد و فساد تربیت انازل کند تا آنکه به حرکت اسیران حکیم باز بحالت ولای خود جمع نمایند  
 و شکلی تربیت که درین زمانها از هر طرف ایشان جاری بچاپگی و ضعف جمیع طبقات صناعات مسلمانان احاطه  
 نموده است اندر هر یک از مسلمانان شرقا و غربا و جنوبا و شمالا گوش فرا دهند و منتظر چشم بر راهت که از کدام قطعه از  
 قطعات ارض از کدام بقعه از بقاع زمین حکمی مجدی ظهور خواهد نمود تا آنکه اصلاح عقول نفوس مسلمانان را  
 نماید فسادهای طاری شده را رفع سازد و باره ایشان ابدان تربیت حسنه الهیه تربیت کند شاید بسبب این  
 تربیت حسنه باز بحالت ستر نخش خود جمع کنند و چون یقین میدانند که حق مطلق این یا نه صدق و شرعی حقه  
 را زایل نخواهد کرد و ایشان را از دیگران منتظر آید که حرکت حکمی و تدبیر شیری عقول نفوس مسلمانان بزودترین وقتی  
 منور و معوم گردد ازین جهت همیشه خود را شمنند تا آنکه مقالاتی ناسائیکه درین زمان از قلم مسلمانان ظهور می رسد  
 مطالعه کنیم و برخالات نویسندگان آنها احاطه نمایم شاید درین مطالعات خود با حکمای عالم حکمی بی بریم که موجب

حسن تربیت صلاح و فلاح مسلمانان بوده باشد تا آنکه تقدیر انانی خویش مساعد فکار و ایلاد بود به ششم  
 و صلاح قوم خود یا از انبازان مردم و درین عالم بحث و گفتیش از فکار مسلمانان شنیدم که شخصی زایشان در  
 حالت کبریا کثرت تجربات سلیمت مالک نمون و پرازد که بعد بجهت صلاح مسلمانان تفسیری بر قرآن  
 نوشته است بخود غم آنکه آن که میخواستی بچنانچه عادت یا معین اموجود بدست خیال خود را در اولان آورده تصویر  
 گوناگون در حق این مسترد آن تفسیر نمودم و گمان کردم که این مفسر بعد از همه این تفاسیر کثیره یکم حدیثی در فقها  
 و متکلمین و حکما و صوفیاء با وجودین زناد و چون بن اوندی مثال آن نوشته البته داو سخن اوداده و کشف  
 حقیقت انون بکلمه مقصود رشید باشد چون که بر فکار شریفین و عزیزین بر روی برده است اندیشه نمودم که  
 این مفسر از برای صلاح قوم خویش حقیقت استیثین بر اینچنانچه حکمت اقتضای کند در مفسر تفسیر خوبان  
 نموده و لزوم دین بود عالم انسانی برابر عقلی اثبات کرده قاعده کلیه خود پسندی از برای فرق بسیار  
 دین حق و دین باطلان رنهان است چندم که این مفسر بلا شک تا شمر هر یک از ادیان مللفه و لاحده است  
 و هر یک جماعیه و آثار هر احدی زانهارا در نفوس و عقول افراد انسانی تصنیح نموده است علت ختلاف ادیان  
 را در بعضی از امور با اتفاق در بسیاری از حکام و بدبختی خاص هر زمانی در ادبینی و رسولی بر پنج حکمت بیان کرده است  
 و چون این تفسیر بر اینچنانچه اودا میکند از برای صلاح قوم نوشته است یقین کردم که آن بیاریات آیه اخلاق  
 قرآنی که موجب تری بر مندی است عرشیه و جمیع مزایای عالم انسانی هم که نهارا در مقدمه کتاب خود بطری  
 جدید و نهمی تازه بر وفق حکمت شرح و بسط اوان است آن حکمی را که بسبب اتفاق کلمه عربی تبدیل فکار و توفیر عقل

و تطهیر نفوس ایشان شده بود با آنکه در غایت شقاوت و نهایت وحش و قسوت بودند کینیک تنها با کوه و دریا  
 مقدسین کوه هنت چون قفسی بنظم گزشتیم که هیچ و جانین منساز این بود که سخن بویان نیامده است  
 و کلامی ریاسات آئینه زاده است و هیچ گونه متضمن بیان اخلاق و قرآینه نشد است و هیچ یک از آن حکم جلیله  
 را که باعث ترویج عقل و عزت تطهیر نفوس ایشان گردید ذکر ننموده است بلکه آن را بیانی متعلق ریاسات آئینه  
 است و شکل بیان اخلاق و عبادت حائمه و عدل معاشرت منزه و مدینه و سبب ترویج عقل باشد همه را با تفسیر  
 گفته است فقط در ابتدای تفسیر چند سخن از معنی بود و آیه در وقت مقدمه اوایل را زاده است پس از آن تفسیر را  
 برین گماشته است که هر کس را یکدسته از آن کس از انکس با جن و ایلوح الامین و ما وحی یا اجتناب یا ناز یا هجره از عجزات  
 انبیا علیهم السلام میشود آن آیه از ظاهر خود برآورده بتاویلات بارده زنده قهای قرون با بقعه مسلمانان تاویل  
 نماید فرق همین است که زناد و قرون با لفظ مسلمانان علماء بودند و این تفسیر بسیار عوام است لهذا نمیتوان  
 که لغوال ایشان را بخوبی فرا گیرد فطرت با عمل بحث برادر داده بدن بر این عقولیه بلا اوله طبیعیه چند سخن بهم  
 و کلمات جمله معنی آن ذکر کرده است گویند نهسته است که انسان انسان است بر تریب و جمع فضائل و  
 آداب و کتب است او را انسان با فطرت انسانیست که در ترویج باشد از زینت بعدی تر باشد از زینت  
 و بعدی تر باشد از فضائل و آداب میگفته اگر انسانها آداب بی شرعی و عقولیه اگر بغایت صورت شمت کتاب  
 میشود ترک نموده زمام اختیار را بدست طبیعت فطرت خود ببندد بلاشک از حیوانات است ترخانند شود  
 عجب نیست که این تفسیر را مقدمه آئینه نبوت آنزل او بیایه رفتار را فرود آورده است و نیز علیهم السلام

با حق است (و تا پلین) و در پلستن (و گاری بالی) و سرگلا و ستن و در سوکاسته ایگان کرده  
 چون بن قسیر این گونه دیدیم است و از گرفت در فکر شدیم که این منسرا این گونه تفسیر صحیح باشد  
 و مراد این منسرا آنچه خود میگویی اگر اصلاحی تو مخرجی باشد پس چرایی میکند و از آن اعتقاد مسلمانان از دیانت  
 اسلام خصوصاً درین وقتی که ساز ادیان از برای خود برین بن بنا کرده اند ایانی منسرا مسلمانان این  
 ضعف پیشانی بر بجزارت جنت را اعتقاد نکنند و پیرو چون (گلا و ستون) باشند البته بزودی از خوب ضعیف  
 مخلوب است و خود با بقا لقی می خواهند بویست بر آنکه درین هنگام هیچ راجع و از جری هیچ خفی زوی باقی  
 نمی ماند معنی تبدیل برین انطرف بگر بجز است چنانکه مشکل هم مشرب غلبت برین نفوس این است  
 پس ازین انکار خیالات استبداد چنین بجا طرم املا البته این منسرا گمان کرده است که سبب انحطاط مسلمانان  
 و موجب پشیمانی ایشان عقاودات است اگر این عقاودات از ایشان برود با عظمت ثروت ختمی خود  
 تحصیل خواهند نمود و لهذا سعی راز را این عقاودات میکند از این جهت و باشد باز تدبیر نون بگوئیم  
 که بتوان بکرت همین عقاودات از دل عبودیت فرار کند و مانع جبار و نطسین اینها کالیند و خود را  
 سلطنت نیست سائید آیا این منسرا این است که غنای از نیست همین عقاودات از راهی قفره  
 جزیره اعراب آمد و سلطنت نیست علم و صناعت و فلاح تجارت سید و سر عالم شود و فرنگان این  
 غنهای معتدین با خطبه با آواز بلند استادای خودی مانند ای این خیرت این منسرا نیست البته  
 باشد بعد از ملاحظه تاثیرات علمیه این عقاودات حقه و معتدین اینها نظر معتدین ببقا باطله نمود



ویم که هند با در آن قتی در قدیم نیست علوم معارف و صنایع ترقی کرده بودند که بهر لایه (اقرار)  
 و طبیعت (در دیوتا و در کس) و در هومان عقاید و آئینها این مفسر جانین خیر نیست که مصر با در آن به گامی  
 اساس نیست علوم صنایع را نهادند و استاد یونانیان شده که به تها و گا و با و سگها و گریها ایمان داشتند  
 این مفسر بلاشک این را میزند که کلدانیان در آن زمان پایه های صدهاها میگذشتند آلات صدقند  
 و باقی تصاویر عالی می نمود و در علم فلاحت کتابها تصنیف میکردند که بتبارها میگردیدند مفسر و پیشه نباشد که  
 فنیقین در آن عصر بازار تجارت بر تیه و کهر تیه و صنایع اراج و اوج بودند و اراضی بر طیش یعنی حلب و اسپانیا  
 و یونان استمرات کرده بودند که تیه های خود را بجهت قربانی صنایع تقدیم می نمودند این امر مفسر آشکار است  
 یونانیان آن قرن سلطان عالم بودند در آن زمان حکمای عظام فیلسوفهای کرام الاشیان ظهور میبردند  
 که بعد از آنکه هزاره اخراجات ل بسته بودند مفسر این معلوم باشد فارین و اوقات زواجی کا شعرا ضوای  
 استنبول حکم میکرد و در نیست هیچ عصر شمرده میشد که صدها خزعیلات لوج و شش ثبت و مفسر البت این ا  
 یاد داشته باشند همین اضرای متاخرین همان به گامی که اذعان داشتند بتبلیت و صلح و قیامت و موعود مظهر  
 و عتران و محاله سلطنتهای خود را وقت اندک و در علوم معارف و صنایع نهادند و با وج مدیت رسیدند  
 و اکنون هم غالب ایشان با هر علوم و معارف سپهرین طریق میباشند و مفسر این اینج احسن میدانند چون  
 این مورد تصدیق نمودم دستم که مفسر را هرگز این چنین خیالی نیست که عقاید بدین عقاید حقه سبب انحطاط کلدانیان  
 گردید نیست بلکه اگر عقاید است اچه حقه بوده باشد چه باطله هیچ گونه منافات مغایرتی با نیست ترقیات

دنیوی نیست مگر اعتقاد بمرتبه طلب هم که معاشش سلوک سناکت نیست صیاد باهوشی که دنیا دینی باشد  
 کلازین مانع کند و این طلب از آنچه پیش گذشت بجوبی ظاهر شد بلکه میتوانم گویم کسی اعتقادی بخیر و خلل نیابد  
 در نفسش تا آنکه بهیچ نتیجه دیگری نرسد از آنکه اگر بی اعتقادی موجب قیام میشد بیابست که در نهایت نمان  
 جا بهیست نیست گوی بقتل اربون باشد چو کلا ایشان غالباً بهر طریقه دهریه بودند ازین جهت همیشه  
 آواز بلند میگفتند انما اتقون فقه و ارضی بصلح و ما ینفکنا الا الله و من علی له و ام این کلام را  
 بزبان می آوردند و صحیحی انظما یقری و صحیحی کمال حال اندک ایشان بنحایت هیچ جن حیوانات حشری بسری نبرد  
 پس ازین به خصلت تصورات گوناگون مراد نمی معلوم شده که این مفسرین است و تفسیر آن از برای صلاح  
 در سبب مسلمانان نوشته شد است بلکه این مفسرین تفسیر از برای ملت اهل تیره در این حالت حاضرانند این مفسرین  
 همیشه همگفتند که در حال تهر ضعف طبیعت انسان با عارض میشود و مر از ان حرج و تعدیل سابق ظاهر شد که  
 مقصود این مفسرین سعی راز از اعتقاد مسلمانان خدمت بگراون و طریقه حق خول کیش ایشان است  
 لا حول الا این چند نظر بسبب عمل نوشته شدنی مابعد بحول خداوند تعالی مخلصاً سخن در این تفسیر و مقاصد مفسر  
 خواهیم انداخته این مقال است که حرم سید عالم را این فضائل اسلام بیان نموده اند و اگر غرض ما اینم  
 در ادیان هیچ دینی نخواهیم دید که با ساس حکم متقن نهاده شده باشد مانند دین اسلام زیرا که عروج اعم بر مدار کمال  
 و صعود شوب معارج معارف اتفاقاً قبائل بر مانی فضائل و طواعی طوائف انسانها بر قائل مخالف و اتصال  
 آنها سعادت یا تر حقیقه را در آرد دنیا و آخرت و قوت است بر اموی چند ادکی که باید بهیچ عنوان اهم و قابل از

کذبت خرافات زنگهای عقاید باطله و همیشه پخته باشد زیرا آنکه عقیده خرافیه حجابیت کشف کلماتی را در  
 حائل میشود و سایه صاحبان عقیده و میانه حقیقت واقع و او را باز میسازد. اگر کشف نفس الهیه در این خرافی واقع شود  
 عقل و او وقت حاصل شد از حرکات فکریه بر او پس از این مثل مثل کرده جمیع خرافات او با هم اقبل  
 خواهد نمود و این موجب آن میشود که از کمالات عقده و افتد حقائق با کوان بر او پیشداند بلکه سبب باشد که  
 جمیع عمر خود را با او هم و حشمت همیشه خوف بیم بگذرانند و از حرکات طبع و جنبش بهایم و در وقت از بهر  
 رنج و آزار و غم و خستگی برقی مضطرب و در بوطه تطییرت قنایات زغال لب با بسجا و غم و باز ماند  
 و هر چند سازد و کار و حسابی را گردن نهد که ام شقا و بختی و سورهش ازین گونه زندگی بدتر خواهد  
 بود و این اهلام اول کن و نهیت که عقول بصیقل توحید تنزیه از زنگ خرافات که او هم آلاش و پستی  
 پاک از نخستین تعلیم او این است که انسان انشاید که انسان بگوید یا یکی از عبادات علویه سفلیه یا خالق متعز  
 و قاهر مطلق مانع و معز و منل شانی و همکاتبند یا که عقاید کند که مبتدا اول بیاس شبری برای صلاح و  
 یا فساد طبع نمودن است یا خواهد نمود و یا آنکه آن است منزه بجهت بعضی مصالح و کسوت انسانیت چه بسیار  
 آلام مقام تحمل گردید نیست غیر از اینها از آن خرافاتیکه هر یک با نفاذ بر بی کوری عقل کافی است غالب  
 ادیان خود از این او هم خرافات خالی نیست اینک و یا نیست نصرانی و یا نیست به او و یا نیست در شریعت هم که  
 نفوس آنها با یقین بده باشد نهایت شرافت یعنی هر واحدی از نام خود را بغیر از رتبه نبوت که تیره است  
 الهیه سر او از لائق جمیع پانها طبقه با علی افراد انسانیه با خود و نقص و انحطاط و عدم قابلیت تصویق کند.

و دین ملامت‌های شرافت‌آوری نفوس کشود حق بفریاد فضیلت کمالی تبارت میکند تیار شرافت  
 بصفت و صفت از میان برسد از مرتبه افراد نهاییه را قطار کمال عقلی نفسی قرار دیند حکم دینی یافت  
 میشود که این مرتبه را آورده باشد تمام که باید احاد هرمتی از نام عقائد خود را که اول نقشه اول حرکت  
 بل این متقنه اول محکم موسس سازند از تبع ظنون عقائد دوری گزینند و بجز تقلید با اجداد خویشین  
 قانع نشوند دین ملامت آن گمانه نیست که دم عقائد اول و تبع ظنون هم کند و زورش پیری از  
 وی کور را نماید و البته برهان او هر مرتبه نشان میدهد و در هر جا خطاب عقل میکند و جمیع سعادت را نتایج  
 خرد و پیش میآورد و منالک با عقلی عدم بصیرت نسبت میدهد برای هر یک از اصول عقائد بجهت عموم را میسوزند  
 افتد اقامه محبت نماید بلکه غالب حکام را با حکم و قوانین آنها ذکر میکنند (بقرآن شریف جمع شود) و هیچ دینی  
 نیست که این فضیلت او بوده باشد چنان گمان میکنیم که غیر مسلمین نیز بدین مرتبه اهتوا خواهند کرد و چهارم  
 آنکه باید هرمتی از نام جماعتی بتعلیم سایرین مشغول بوده باشند و تحلیله عقول آنها بعارف حقه کوتاهی نوزند  
 و در تعلیم طرق سعادت تقصیر ننمایند و گوئی همیشه در تقوی و تعقل و معنی کوشند و اوصاف فاضله را بیان و قوانین آنها  
 شرح و خلاق فریاد توضیح و مساوی و مناسبت آنها را تبیین کنند از امر معروف و نهی منکر فاضل نشوند دین ملامت عظم  
 فروع و حسب آن این امر است یعنی امر معروف و نهی منکر (بقرآن شریف جمع شود) و سایر ادیان آنقدر  
 آگاهی در این امر شده است اگر کسی بگوید چنانچه این ملامت چنین است چنانچه مسلمانان در عیال محترم زیاده است و بگویند  
 مسلمانان چنانچه بر دین عالم هم افضل آنها شهادت میدهد الا ان بین قین الکنافه ان الله لا یغفر الذنوب الا لی  
 ان

سعدی کلاما بقصدا حضا علی علیت السلام

بجمله این کلام که در حدیث آمده است که در کتب معتبره که در کتب معتبره که در کتب معتبره

عام و الکلامه الا بجزایر الا لا یغیب عنها الا ذهان تیرین گمشدگان است که گوش از او نماند و پند خود

و در این مضمون است که در حدیث آمده است که در حدیث آمده است که در حدیث آمده است

از در کتب معتبره که در حدیث آمده است که در حدیث آمده است که در حدیث آمده است

و شمس ان که در حدیث آمده است که در حدیث آمده است که در حدیث آمده است

سناقص بر هم زنده حکمت او نشود و از این سبب است که عاده خورشیدی مردم با جا بستن خورشیدی خدا سبب است

و بر این سبب است که در حدیث آمده است که در حدیث آمده است که در حدیث آمده است

عالم جا بر این سبب است که در حدیث آمده است که در حدیث آمده است که در حدیث آمده است

جام علم را نشا چه چیز و در حدیث آمده است که در حدیث آمده است که در حدیث آمده است

لذات و در حدیث آمده است که در حدیث آمده است که در حدیث آمده است

پیشانی خود اگر پیشانی شود و در حدیث آمده است که در حدیث آمده است که در حدیث آمده است

بجای آن که در حدیث آمده است که در حدیث آمده است که در حدیث آمده است

جدال شجاعت بهادری کند سبب است که در حدیث آمده است که در حدیث آمده است که در حدیث آمده است

لنفی و صافا انما یجوز ان یقال انما یجوز ان یقال انما یجوز ان یقال انما یجوز ان یقال

عزیز و عزیز شود اگر حقیر کند نسبت گردد و اتقوا لیسوا بالظلم و فایده اینست که ای خداوند حقیقی و ای خداوند سبحان  
 اکنون من آن لیسای حقیقا الاجاب پیر منم از دعای ظلمم بستیکم و در خواست حق خود از خداوند تبارک  
 و تعالی میبایم خدا از ان بزرگتر است که حق بند خود را و اگر از ان بزرگتر است فایده اینست که ای خداوند تبارک و تعالی  
 پیر منم از منمیدن نعمت دولت چه بستیکم دولت نعمت اهل شکر بر گردان و ای خداوند تبارک و تعالی  
 عالی صابینک و بنیته فایده اینست که ای خداوند تبارک و تعالی پیر منم از منمیدن نعمت بر او خود ارباب و  
 هستی زری لطیمان اینک بر او من بستیکم کسی که حقوقش دست اندازی نمودی و برای او نخواهد ماند  
 اظطوا لبرکاتکم قبل ان یبعضنکم من بعدکم عبرت گیر از کسانی که قبل شما بودند پیش  
 از آنکه عبرت آیندگان شود میان قوم معاصی الخواتم فایده اینست که ای خداوند تبارک و تعالی پیر منم از  
 گنا با دغولتیرا که عالم خود شاه است ای خداوند تبارک و تعالی پیر منم از منمیدن نعمت فایده اینست که ای خداوند تبارک و تعالی  
 پیر منم از دوستی نادان چه اگر خواهی تو نفع رساند بر من ضرا و اذ و اقلیل مع التذنب العی من الکثیر مع  
 التذنب لیرتقای کم با تیر بیشتر از بقای زیاد با تیر است التذنب لیرتقای کم با تیر بیشتر از بقای زیاد با تیر است  
 نیز بعضی مردم روزگار چون صورتی ای مانند که در کتاب مصدق است هر قدری که بچید شود صورت دیگر بنظر آید  
 التذنب لیرتقای کم با تیر بیشتر از بقای زیاد با تیر است التذنب لیرتقای کم با تیر بیشتر از بقای زیاد با تیر است  
 التذنب لیرتقای کم با تیر بیشتر از بقای زیاد با تیر است التذنب لیرتقای کم با تیر بیشتر از بقای زیاد با تیر است  
 التذنب لیرتقای کم با تیر بیشتر از بقای زیاد با تیر است التذنب لیرتقای کم با تیر بیشتر از بقای زیاد با تیر است  
 التذنب لیرتقای کم با تیر بیشتر از بقای زیاد با تیر است التذنب لیرتقای کم با تیر بیشتر از بقای زیاد با تیر است

الغنى الفقر كبقائه جواهر الزجالة واصنافها ثروت تنگدستی وضع و سکا سبکند بر وجه صفات اخلاق نهان از  
 الثمان اثنتان ما يجتنبون بمرور فرزند نیست سپرد کرده های نیک است اما شکوفه نیکو لا یحقاق فضل  
 جوادین بهترین جرات آن سکوت الکرامه ایشاد اما علی العریضین کرم ایشاد گذشت زوال است بر عرض نایس  
 الفخر من الفقر من حجتی فقر و تنگدستی گنگد است که گذشت از آن خود الامان معنی غنی بقیه البصیر  
 آرزو ایچتم بصیر را که کند المال لا یتفوق حجتی یفاز قلبک مال نفع رسانند اما از رجا شود المودع  
 من کل وجه موت جلگی کن از هر پستی زالت الحیرة من حیرة من کل العجز المکر ازادی منزه است از  
 هر که وضعه اجتناب السیئات اولی الامر ان کتبت الحساب یبیر از گناه ترا و از تربت تحصیل ثواب به  
 العالی من الاغنیاء و عتق الفقراء علم زینت اغیار و ثروت فقر است المصیحید و المحققان  
 چیزی که کاتبان استیانت صیبت یک است چون حیر و مینایی کنی و شود العالم من ثمة تصحذ احواله  
 افعال عالم است که شهادت هر کردارهای او بر گفته های او الصبر علی طاعة الله لا یلهو من الصبر  
 علی محبوت صبر بطاعت هر کار سهل تر است از تحمل عقوبت و العار و یومع برف نفسیه فاعتقها  
 عاف است که نفس غم در ایشاد از اذکت اللذ و لذیذ خطا صبر با صبر با با و صبر با صبر با  
 خطا دولت ثروت خطا صبر با صبر با این دو بر عکس فقر کردار نیک زشت نایم العاقلة و ابسکت  
 فکر و اذا تطوع بکروا ان یخیر یخیر سکوت عاقل فکر است و شن کرد و نیز عبرت و تبار العاقل الایم  
 الا حیا من حیا و لا یستعمل الا بصلاحه خردمان عاقل گوید برای نعم حاجت تا اثبات عاقل شود





وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَمَا حَسِبْتُمْ بَلَدٌ زَيْدٌ مَرُوتٌ وَتَكُنْتُمْ  
 وَقَرَأْتُمْ فِي الْقُرْآنِ لَا تَقْبَلُوا الْإِسْتِغْنَاءَ عَنْكُمْ وَلَا تَتَعَدَّوْا فِي دِينِكُمْ أَحْسَنَ مِنْ دِينِ اللَّهِ  
 إِنَّمَا بَأْسُكُمْ بِأَنْفُسِكُمْ وَمَتَى أَنْتُمْ تُعْتَدُونَ لَكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَلَا تَتَّبِعُوا فِي الْأُمُورِ الْكَلِمَةَ  
 الْبَهِيمَةَ إِنَّهَا تَكُونُ لَكُمْ عَدُوًّا مُبِينًا إِنَّهَا تَكُونُ لَكُمْ عَدُوًّا مُبِينًا إِنَّهَا تَكُونُ لَكُمْ عَدُوًّا مُبِينًا  
 وَإِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ  
 وَلَا تَقْرَأُوا الْقُرْآنَ وَلَا تَتْلُوا مِنْ حَتَّى تَتَذَكَّرُوا مِنْهَا وَأَلْقُوا مَا يُؤْتِيكُمُ اللَّهُ مِنَ الْقُرْآنِ  
 فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ جَدِيدٌ وَأَنَّ اللَّهَ سَرِيعٌ وَأَلْقُوا مَا يُؤْتِيكُمُ اللَّهُ مِنَ الْقُرْآنِ فَاعْلَمُوا  
 أَنَّ اللَّهَ جَدِيدٌ وَأَنَّ اللَّهَ سَرِيعٌ وَأَلْقُوا مَا يُؤْتِيكُمُ اللَّهُ مِنَ الْقُرْآنِ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ  
 جَدِيدٌ وَأَنَّ اللَّهَ سَرِيعٌ وَأَلْقُوا مَا يُؤْتِيكُمُ اللَّهُ مِنَ الْقُرْآنِ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ جَدِيدٌ  
 وَأَنَّ اللَّهَ سَرِيعٌ وَأَلْقُوا مَا يُؤْتِيكُمُ اللَّهُ مِنَ الْقُرْآنِ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ جَدِيدٌ وَأَنَّ  
 اللَّهَ سَرِيعٌ وَأَلْقُوا مَا يُؤْتِيكُمُ اللَّهُ مِنَ الْقُرْآنِ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ جَدِيدٌ وَأَنَّ اللَّهَ  
 سَرِيعٌ وَأَلْقُوا مَا يُؤْتِيكُمُ اللَّهُ مِنَ الْقُرْآنِ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ جَدِيدٌ وَأَنَّ اللَّهَ سَرِيعٌ